

چله نشين

نمايشنامه:

چله نشين

نويسنده:

ايوب آفاخاني

به نام یگانه هنرمند

(هیچ صدای در پسزمینه نیست. سکوت محض. صدای دختر هنگام تکلم طنین می‌گیرد تا خلاء فضا را بیشتر القاء کند. دختر رنجور است و کمی نالان. نفسهای خفیف او به انتقال احوال نا متعادلش کمک می‌کند.)

دختر - خیلی گذشته. انگار هیچ دیگه هیچ کس نمیداد. انگار یادشون رفته که ممکنه منتظرشون باشم. چقدر سخته! الآن، چهل روزه با هیچ کس حرف نزدیم؛ هیچ کسو ندیدم. چهل روز! آه ... لبام ... دهنم چقدر خشکن! چقدر تشنمه! آب! آب می‌خوام! حتی یه قطره حرف می‌خوام، حتی یک کلمه! (رنگ بغض به صدایش می‌دود) تنهام! تشنمه! چقدر با خودم حرف بزوم تا حرف زدن یادم نره؟!

(صدای ریز نفوذ آب و قطراتش از فاصله در فضا می‌پیچد؛
به همراه نجوای بسیار گنگ کسی که انگار از بسیار دور به گوش می‌رسد.)

دختر - ها؟! این چه صداییه! (خوشحال) اومدن! بالاخره اومدن! صدای آب می‌شنوم صدای کسی میاد! خدایا! (بلند) آهای! آها !!!!!!!!!!!!! ی ی ی

(صدای او از خلال فضایی پر و متراکم خار و خاشاک و سنگ و خاک عبور می‌کند و ناگهان به آمبیانسی دیگر می‌رسد:
صدای قارقار کلاغها و صدای دور چند زن که گوشه‌ای گریه می‌کنند. نزدیکترین صدا به ما که به نظر وضوح یافته همان

چله نشین

نجوای گنگ است، صدای پسر است که همراه با نجوای
فاتحه «سوره حمد» به آرامی مشغول شستن قبری است.

پسر - کفواً احد! (آهی می کشد - ظرف را روی خاک می گذارد. می نشیند.) چهل روز شد که
رفتی. (با رنگ بغض) دلم برات تنگ شده!

(صدای کلاغها و گریه دور زنها! - کمی سوز باد.)

موسیقی

ایوب آقاخانی

پاییز ۸۷